

هال درپير  
کالبدشکافی فرقه سکتاریستی  
(۱۹۷۳)  
برگردان: شوراها



۳ شهریور ۱۴۰۳ / ۲۴ اوت ۲۰۲۴

[www.shoraha.net](http://www.shoraha.net) **شوراها**

# هال درپیر کالبدشکافی فرقه سکتاریستی (۱۹۷۳)

برگردان: شوراها

سندی منتشر نشده که به صورت خصوصی در سال ۱۹۷۳ توزیع شد [۱]. با تشکر از وبسایت مرکز تاریخ سوسیالیستی دانلود شده است.

© مرکز تاریخ سوسیالیستی [Center for Socialist History Website](http://Center for Socialist History Website). اینجا با اجازه منتشر شده است. نشانه‌گذاری شده توسط آینده او کالاهان [Einde O'Callaghan](http://Einde O'Callaghan) برای بایگانی اینترنتی مارکسیستی

Marxists' Internet Archive

زیرعنوان اصلی [این سند] این بود: یک مقاله موضع‌گیری توسط کمیته سوسیالیست مستقل. این گروهی با عضویت نبود، بلکه یک نهاد آموزشی و نشر بود.

در شکل اصلی خود، صفحه اول حاوی یک پانوشت طولانی بود که استفاده از واژه «فرقه» در این مقاله را توضیح می‌داد. بهتر است که اینجا به عنوان مقدمه مقاله آورده شود:

## مقدمه

یک مشکل اصطلاح‌شناسی وجود دارد. «فرقه» اغلب به عنوان یک اصطلاح توهین‌آمیز برای اشاره به گروهی استفاده می‌شود که فرد آن را دوست ندارد. «جنبش» اغلب برای توصیف چیزی استفاده می‌شود که به صورت سازمانی وجود ندارد؛ مانند وقتی که «جنبش سوسیالیستی آمریکا» به عنوان خلاصه‌ای برای عناصر پراکنده سوسیالیستی که اغلب به هیچ وجه «حرکت» نمی‌کنند، استفاده می‌شود. ما این اصطلاحات را با معانی دقیق‌تر استفاده خواهیم کرد. یک فرقه خود را به عنوان تجسم جنبش سوسیالیستی ارانه می‌دهد، اگرچه این یک سازمان عضویتی است که مرز آن به‌طور کم و بیش سختگیرانه توسط نقاطی در برنامه سیاسی آن تعیین

می‌شود، نه توسط رابطه آن با مبارزه اجتماعی. در مقابل، یک حزب کارگری نه صرفاً یک سازمان انتخاباتی است، بلکه، چه درگیر انتخابات باشد یا نه، سازمانی است که واقعاً بازوی سیاسی بخش‌های مهم طبقه کارگر است، که به‌طور سیاسی طبقه کارگر در حرکت را همان‌طور که هست، منعکس (یا منحرف) می‌کند. یک «جنبش سوسیالیستی» تظاهرات گسترده یک طبقه کارگر سوسیالیستی را در زمینه‌های مختلف، نه تنها سیاسی، معمولاً حول یک حزب سوسیالیستی توده‌ای، خلاصه می‌کند. برای اهداف کنونی، تمایز مهم بین فرم سازمانی فرقه و یک فرم سازمانی رایج در کشورهای دیگر است، اما در این کشور عقب‌مانده هنوز وجود ندارد.

این رویکرد برای مقاله اساسی است، زیرا اساساً به این سوال می‌پردازد: آیا جایگزینی برای فرم سازمانی فرقه‌ای که کل تاریخ سوسیالیسم آمریکایی، گذشته و حال را تحت سلطه قرار داده است، وجود دارد؟

## درباره راه به سوی جنبش سوسیالیستی آمریکایی

از آنجا که در آمریکا سوسیالیست‌هایی وجود دارند اما جنبش سوسیالیستی وجود ندارد، طبیعی است که سوسیالیست‌ها بگویند: «بگذارید یک جنبش سوسیالیستی تشکیل دهیم.» همه ملاحظات از این گام آشکار حمایت می‌کنند و هیچ دلیلی علیه آن وجود ندارد: مگر یک دلیل. این دلیل این است که هیچ‌کس نمی‌تواند تصمیم بگیرد که «انقلاب» را به‌وجود آورد. هر آنچه که با دستور تشکیل شود، در نهایت به فرقه‌ای در کنار سایر فرقه‌ها تبدیل می‌شود، حتی اگر آن فرقه‌ای بهتر باشد که معتقد است نباید فرقه‌ای عمل کرد.

از ابتدا باید روشن کنیم که ما پاسخ به پرسش ۶۴ دلاری را نداریم، یعنی فرمول یا حقه‌ای که اگر دنبال شود، به‌طور قطع حزب یا جنبشی را از میان قالب-چوب ایجاد خواهد کرد. همه ما باید برای مدتی به جستجو بپردازیم. اما ما تصورات خاصی درباره جهت جستجو و معیارهای تصمیم‌گیری داریم که آیا تحولات امیدبخش یا مانع‌تراش هستند.

## ۱ - راه پیش‌رو

یک جنبش سوسیالیستی در این کشور زمانی ممکن خواهد شد که مبانی آن توسط شرایط اجتماعی-سیاسی بالغ شود. اگرچه نمی‌توان آن را صرفاً با تلاش اراده ایجاد کرد، همچنین از نظر تاریخی صحیح است که این تنها مسئله زایش خودبه‌خودی نیست. هنگامی که مبانی یک جنبش سوسیالیستی بالغ شوند، ایجاد آن دشوار خواهد بود مگر اینکه جنبش نوظهور با کمک عناصر فعال سوسیالیستی به تبلور برسد. هر جنبش سوسیالیستی نتیجه ترکیب خودانگیزگی و رهبری، عناصر طبیعی توسعه‌یافته و سازماندهی آگاهانه بوده است.

این بدان معناست که برای ما سوسیالیست‌های آمریکایی امروز که به ساختن یک جنبش سوسیالیستی واقعی چشم دوخته‌ایم، یک مسیر وجود دارد که می‌تواند این هدف را پیش ببرد و به آن نزدیک‌تر کند، که زمین را برای شکل‌گیری آن حاصلخیز کند، که رشد عناصر آن را از مکانی به مکان دیگر آسان‌تر کند. جایگزین ایجاد با فرمان این نیست که ما به‌طور منفعلانه منتظر باشیم تا به خودی خود بدون دخالت دست‌های انسانی ظهور کند.

نتیجه این است که مسیری که اکنون توسط سوسیالیست‌های آمریکایی طی می‌شود، می‌تواند همچنین تأثیر مخالف داشته باشد: از بین بردن تمایلات به سمت یک جنبش واقعی؛ نابارور کردن زمینی که بذرها، جنبش ممکن است در آن جوانه بزنند؛ سخت‌تر کردن کار برای کارگران در یافتن راه خود به یک جنبش سوسیالیستی در حال شکل‌گیری.

متأسفانه، این مسیر آخر است که امروزه در میان فرقه‌ها، فرقه‌وارها، و خرده-فرقه‌های آنچه امروزه به عنوان سوسیالیسم آمریکایی شناخته می‌شود، غالب است. فرم فرقه‌ای گروه‌بندی سوسیالیستی آمریکایی امروز یک مانع در راه است؛ و تصورات فرقه‌ای که در میان این گروه‌بندی غالب است، سمی است که حتی اگر جنبش سوسیالیستی آغاز شود، می‌تواند آن را متوقف و ناکام کند.

## ۲ - تجزیه‌گرایی

سوسیالیسم آمریکایی امروز به پایین‌ترین سطح خود در زمینه تجزیه فرقه‌ای رسیده است. فرقه‌های بیشتری در حال حاضر در حال چرخش هستند که همیشه در تمام دوره‌های قبلی این کشور به‌طور مجموع وجود داشته‌اند. و قطعات هنوز هم در حال تقسیم شدن به سطح زیرمیکروسکوپی هستند. از نظر سیاسی، میانگین آن‌ها از سطح کم‌دی-اِپرایبی به درجه کم‌دی-کتابی رسیده است. جایی که فرقه‌های سری (عمدتاً تروتسکیستی) در دهه ۱۹۳۰ به نوعی غیرقابل فهم در مارکسیسم و بیهودگی در عمل تمایل داشتند، اکنون یک دسته از گروهک‌ها (عمدتاً مانوئیست-کاسترویی) وجود دارد که با فراموشی سنت مارکسیستی، ناگاهی از تجربه سوسیالیستی، و بدوی‌ترین حالت ممکن مشخص می‌شود. راه به سوی یک جنبش سوسیالیستی آمریکایی یقیناً از میان بقایا، یا در اطراف شاخه‌های پوسیده این جنگل فاسد فرقه‌ها می‌گذرد.

البته ما اذعان می‌کنیم که فرقه‌ها و فرقه‌ها وجود دارند: ما هنوز با برخی فرقه‌ها و فرقه‌واره‌های «کلاسیک» همراه هستیم، یعنی عمدتاً بی‌فایده و فسیل‌شده، به‌عنوانی که از نوع جدید فرقه‌های نئوآستالینیستی (مانوئیست-کاسترویی-و غیره) متمایز می‌شود که خطری مثبت‌تر برای هر توسعه سالم در جنبش کارگری محسوب می‌شوند. ویژگی این فرقه‌های جدید این است که نمی‌خواهند یک جنبش طبقاتی ایجاد کنند - نه به دلیل نوع خاصی از سازمان، بلکه به دلیل تصورات سیاسی پایه‌ای‌شان. همان‌طور که «سوسیالیسم» آن‌ها حکمرانی استبداد دولتی بر اقتصادی که به‌صورت بوروکراتیک جمعی شده است، مسیر سازماندهی آن‌ها به سوی قدرت نیز ایجاد یک گروه نخبگان رهبران حداکثری است که خود را آماده می‌کند تا در یک لحظه مساعد، حکومت خود را بر یک خیزش توده‌ای تحمیل کند. (این تنها در این معنا جدید است که تجدید حیات، در اشکال جدید، نوع قدیمی‌ترین جنبش چپ، یعنی محافل ژاکوبنی-کودتاچی که قبل از ظهور مارکسیسم غالب بودند، است.)

اگر این فرقه‌های نئوآستالینیستی به طبقه کارگر - یا به توده‌های فقیر، سیاه‌پوستان، یا «جهان سوم» و غیره - جهت‌گیری دارند، این تنها به این

معنا است که مردانی که در عجله هستند، به سوی یک دسته اسب جهت‌گیری می‌کنند. این فرقه‌ها به وضوح نشان می‌دهند که محتوای تاریخی «مانوئیسیم» در انواع مختلف آن، تصویری از انقلاب بوروکراتیک از بالا است که توسط گروهی از رهبران خودخوانده طراحی شده است که بر پشت یک جنبش طبقاتی سوار می‌شوند و آن را مهار می‌کنند؛ برای این هدف، مناسب‌ترین طبقه، طبقه‌ای است که حداقل ظرفیت برای ابتکار و خودسازمان‌دهی را داشته باشد، مانند یک جماعت دهقانی. این عناصر - به دلایل ساختار طبقاتی، دشمنان دموکراسی انقلابی سوسیالیسم هستند.

به همین دلیل، این عناصر به شکل فرقه‌ای سازمان نیاز دارند. برای آن‌ها، فرقه یک ضرورت ناگوار به دلیل عدم وجود یک جنبش واقعی نیست؛ این همان جنبش آن‌ها است. اندازه کوچک حتی ممکن است یک عیب نباشد؛ زیرا مگر نه اینکه کاسترو انقلاب را با تعداد کمی از افراد خوب انجام داد؟ [۱] چند کمیسر برای «راهپیمایی طولانی» لازم است؟ این در واقع بخشی از پویایی پشت گسترش کنونی فرقه‌ها است، زیرا آن‌ها با این پیش‌فرض که یک «حزب» به بسیاری از اعضا نیاز دارد، محدود نمی‌شوند.

### ۳ - فرقه کلاسیک

در مورد نوع «کلاسیک» فرقه‌ها که هنوز فعال هستند: این‌ها در حال حاضر به طور تقریبی به دو دسته تقسیم می‌شوند: آن‌هایی که از سنت فرقه‌ای تروتسکیستی منشأ می‌گیرند و آن‌هایی که الگوی سوسیال-دموکراتیک را نشان می‌دهند. (البته، گروه‌های تروتسکیستی در یک انتها به نوع نئوستالینیستی متمایل می‌شوند، به‌ویژه فرقه بزرگ‌تر که خود را «حزب» کارگران سوسیالیست می‌نامد و سیاست‌های آن از زمان مرگ تروتسکی به‌طور پیوسته به سوی استالینیزه شدن حرکت کرده است.)

آنچه فرقه کلاسیک را متمایز می‌کند، بهترین تعریف را خود مارکس ارائه داده است: این فرقه معیارهای فرقه‌ای خود را که شامل نکات برنامه‌ای است، در مقابل حرکت واقعی کارگران در مبارزه طبقاتی قرار می‌دهد، حرکتی که ممکن است با معیارهای بلند این فرقه همخوانی نداشته باشد. سنگ محکی برای حمایت (به گفته مارکس، "نقطه افتخار") تطابق با شعارهای فعلی فرقه است - هر چه که باشند، از جمله نکات برنامه‌ای که ممکن است

به‌خودی خود خوب باشند. اما رویکردی که مارکس اشاره می‌کند، متفاوت است: بدون اینکه برنامه‌ریزی سیاسی خود را حتی به‌طور جزئی کنار بگذارید یا پنهان کنید، مارکسیست واقعی به خطوط مبارزه‌ای نگاه می‌کند که برای حرکت دادن بخش‌های تعیین‌کننده‌ای از طبقه به عمل، طراحی شده‌اند - به حرکت علیه قدرت‌های مستقر در سیستم (دولت، بورژوازی و عوامل آن‌ها، از جمله فرماندهان کارگری داخل جنبش کارگری). و برای مارکس، این واقعیت برخورد اجتماعی (طبقاتی) است که به ارتقای آگاهی طبقه به سطح برنامه جنبش سوسیالیستی کمک خواهد کرد.

حرکت دادن یک بخش مبارز طبقه به عمل، علیه قدرت‌های مستقر حتی اگر یک قدم باشد، مهم‌تر از «هزاران برنامه» است، مارکس و انگلس بارها این را تکرار کرده‌اند، و هیچ فایده‌ای ندارد که آن‌ها را به خاطر کم‌اهمیت جلوه دادن سیاست‌های برنامه‌ای محکوم کنیم. برای ذهن فرقه‌ای، رویکرد آن‌ها کاملاً غیرقابل درک است. برای بیش از یک قرن، ما این دو سنگ محک را دیده‌ایم؛ و تفاوت امروزه نیز به همان اندازه آشکار است که همیشه بوده است. مهم‌ترین آزمون همیشه رابطه بین مارکسیست‌های خودخوانده و طبقه کارگر است که در سطح اقتصادی ابتدایی، یعنی جنبش اتحادیه‌های کارگری، سازمان یافته‌اند. (این آزمون در ایالات متحده حتی بیشتر تعیین‌کننده است، جایی که متأسفانه جنبش اتحادیه‌های کارگری تنها جنبش طبقاتی موجود کارگران است.)

#### ۴ - فرقه‌ها و اتحادیه‌های کارگری

سوسیالیست‌های فرقه‌ای [۲] همیشه در مواجهه با جنبش اتحادیه‌های کارگری که سوسیالیسم را رد می‌کند، احساس تناقض عمیقی داشته‌اند؛ و غالب بودن زندگی فرقه‌ای در تاریخ سوسیالیسم همواره با غلبه خصومت چپ‌گرایانه نسبت به اتحادیه‌گرایی به عنوان یک جنبش همراه بوده است. مارکس و انگلس اولین مکتب سوسیالیستی را تشکیل دادند که از اتحادیه‌گرایی به عنوان یک پدیده‌ی کل حمایت می‌کرد (در حالی که البته از سیاست‌ها، رهبران و غیره انتقاد می‌کردند). بعد از آن‌ها، تاریخ سوسیالیسم عمدتاً به دو دسته تقسیم می‌شود: سوسیال‌دموکرات‌هایی که اتحادیه‌گرایی اصلاح‌طلبانه را دقیقاً به این دلیل حمایت می‌کردند که خودشان اصلاح‌طلب

بودند و نه مارکسیست، و سوسیالیست‌های به‌ظاهر انقلابی که برای بازگشت به مزخرفات قدیمی ضد اتحادیه‌گرایی سوسیالیستی، با افزودن عبارت پرداززی مارکسیستی برای پوشاندن رویکرد فرقه‌ای خود استدلال‌های «انقلابی» پیدا کردند. تعداد بسیار کمی از مارکسیست‌های به‌اصطلاح یا خودخوانده، قلب رویکرد مارکس به سوسیالیسم پرولتری را درک کرده‌اند: استراتژی اساسی برای ساختن یک جنبش سوسیالیستی در ادغام دو جنبش نهفته است - جنبش طبقاتی برای این یا آن قدم که بخش تعیین‌کننده‌ای از طبقه را به برخورد با قدرت‌های مستقر دولت و بورژوازی می‌کشد، برخوردی در هر مقیاسی که ممکن باشد؛ و کار نفوذ در این جنبش طبقاتی با تبلیغات آموزشی برای انقلاب اجتماعی که این دو را یکپارچه می‌کند.

اگر این رویکرد در بهترین روزهای جنبش مارکسیستی تا حدی صحت داشته باشد، در گذشته اخیر چپ آمریکا به شکل‌های تحریف‌شده‌ای درآمده است، یعنی در دهه شصت میلادی، زمانی که انگیزه رادیکال موقتاً از بخش‌های غیرکارگری (به عنوان مثال دانشجویان و برخی سیاه‌پوستانی که ریشه در زندگی طبقه کارگر نداشتند) سرچشمه می‌گرفت [۳]. چپ نو دانشجویی به‌طور معمول تصویری از کارگران را که توسط شنشجوی مغزی جامعه‌شناسان دانشگاهی ارائه شده بود، می‌پذیرفت: «کار بزرگ» در کنار «کسبوکار بزرگ» و غیره، شناسایی اتحادیه‌گرایی با جرج مینی یا هافا، معادله ضمنی جنبش اتحادیه‌گرایی با بوروکراسی آن، و طبقه‌بندی کارگران سازمان‌یافته به عنوان یک قشر «طبقه متوسط» به خودی خود و بخشی از ساختار قدرت، و بقیه مزخرفات ایدئولوژیکی که از آسیاب‌های فکری ضد کارگری ساختار قدرت واقعی بیرون می‌آید.

حتی در میان آن عناصر چپ نو - آن‌هایی که بهتر بودند - که به کار در کارخانه‌ها یا کارگاه‌ها تمایل داشتند («رفتن به سوی مردم»)، تصور غالب این بود که اتحادیه‌ها به عنوان یک کل باید با تشکیلات «رادیکال» دیگری از سازمان‌های کارگاهی جایگزین شوند که به نوعی خارج از ساختار اتحادیه‌ها باشد بدون اینکه یک اتحادیه دوگانه باشد. این تصورات یا در عرصه خیال باقی ماندند و در عین حال امکان ادغام دارندگان آن‌ها را در جنبش واقعی به عنوان فعالان اتحادیه‌ای از بین بردند، یا (بدتر) در برخی مکان‌ها به‌طور مخرب عمل کردند و به کارگران آسیب رساندند و رادیکال‌ها



را بی‌اعتبار کردند. هیچ کجا انگیزه چپ نو در کارخانه‌ها به یک جنبش ریشه‌دار از فعالان در داخل جنبش اتحادیه‌ای که بتواند واقعاً مخالف بوروکراسی موجود باشد، منجر نشد: این همان محکومیت آن است. رویکرد فرقه‌ای به جنبش طبقاتی به روش‌های مختلفی که نیاز به توضیح دارند، گوش‌های خود را تیز کرد [حساسیت نشان داد]. در اینجا دو مورد آورده شده است:

مورد اول. رادیکال دانشجوی، با دلی پر از همدردی برای کارگران فقیر، به مبارزه کارگران کشاورز روی می‌آورد چون معتقد است که این مبارزه قطعاً شایسته حمایت او است. معمولاً او به‌جای رفتن به سراغ مردم و کار در مزارع مثل سایر کارگران، به‌دنبال کار برای اتحادیه است، یعنی به‌عنوان آنچه اتحادیه «داوطلب دانشجوی» می‌نامد. او از یک سو تحت تأثیر فداکاری خود قرار می‌گیرد و از سوی دیگر می‌بیند که اتحادیه کارگران کشاورز به سختی با ایده‌آل او از آنچه که مبارزه طبقاتی باید باشد، همخوانی دارد. به‌زودی او شکایت می‌کند که داوطلبان دانشجو «حرفی برای گفتن» در سیاست‌گذاری ندارند، یعنی او خواستار آن می‌شود که قدرت تصمیم‌گیری تا حدودی از دست اعضای اتحادیه خارج شده و به دست بازدیدکنندگان از طبقه بیگانه‌ای منتقل شود که وقت خود را وقف آن‌ها کرده‌اند. یا وقتی متوجه می‌شود که زندگی داخلی و دموکراسی در اتحادیه بسیار ناقص است، ممکن است تصمیم بگیرد که کارگران کشاورز واقعاً شایسته حمایت او نیستند. او حضور نجات‌دهنده خود را تنها به مبارزات طبقاتی که در یک سطح سیاره‌ای دیگر در حال وقوع هستند، اعطا می‌کند.

مورد دوم. جنبش اتحادیه‌های کارگری در مخالفت با جنگ ویتنام بسیار عقب‌مانده بود، همان‌طور که به خوبی شناخته شده است، در حالی که احساسات ضد جنگ در اطراف دانشگاه‌ها رشد می‌کرد. در محافل دانشجویی، معیار برنامه‌ریزی برای مخالفت کامل با جنگ، به شعار خروج یک‌جانبه تبدیل شد که کاملاً موجه بود. اما در نهایت، در برخی جاها، اندوخته‌های کوچکی از مخالفت ضد جنگ در جنبش اتحادیه‌های کارگری شروع به شکل‌گیری کردند. سرانجام، تعدادی از رهبران کارگری با وجدان اجتماعی و مترقی، جرات پیدا کردند و در مقابل انتقادات شدید بوروکراسی جرج مینی، مجمع کارگری برای صلح را تأسیس کردند. این آغازها در

بسیاری از جهات ترسو بودند و از جمله در ابراز مخالفت با جنگ بدون تعیین شعار خروج یک‌جانبه، مردد بودند. ما هیچ نمونه‌ای واضح‌تر از ذهنیت فرقه‌ای نمی‌شناسیم از آنچه که توسط چپ‌گرایان نوین به این آغاز یک جنبش سازمان‌یافته ضد جنگ در جنبش کارگری نگریسته شد. حتی در منطقه خلیج سانفرانسیسکو، که شاخه‌ای از مجمع کارگری برای صلح که هم‌ترین و بازترین بود و جایی که رهبران گروه، اگر نه خود گروه، به‌طور آشکار از خروج یک‌جانبه حمایت می‌کردند، حتی یک چپ‌گرای نوین واجد شرایط را نمی‌توانست متقاعد کرد که روح خود را با داشتن هیچ ارتباطی با گروهی که به‌قدر کافی عقب‌مانده است تا از برنامه خروج یک‌جانبه کمتر باشد، آلوده کند. این واقعیت که این توسعه نشان‌دهنده اولین قدم‌های بخشی مسئول از اتحادیه‌های کارگری بود که وارد درگیری با قدرت‌های مستقر می‌شد - این واقعیت برای فرقه‌گرایان اهمیتی نداشت. تنها موردی که آن‌ها می‌فهمیدند شعار حفظ روحشان بود، که آن را در مقابل حرکت واقعی طبقه مطرح می‌کردند.

## ۵ - وضعیتی که در آن گیر کرده‌ایم

چنین است راه فرقه. چگونه می‌توان از این وضعیت بیرون آمد؟ دو ایده وجود دارد که تلاش می‌کنند مشکلات فرقه‌گرایی را با گسترش فرقه حل کنند. قصد آن‌ها خوب است؛ ولی درمان غیرعملی است.

یکی از این ایده‌ها، پیشنهاد برای از بین بردن فرقه‌گرایی با فراخوانی برای وحدت تمام فرقه‌هاست. این همچنین می‌تواند به‌عنوان راهی برای تشکیل یک «جنبش» سوسیالیستی ارائه شود. این یک توهم دلسوزانه است. در عمل، این ممکن است به معنای مذاکره‌های وحدت بین برخی از فرقه‌ها باشد (یک کار مشترک زمان‌گیر)، یا حتی اتحاد دوتا (یک قطره در یک سطل). اما وحدت واقعی همه فرقه‌ها، جایی که شعارهای برنامه‌ای که فرقه‌ها بر اساس آن شکل گرفته‌اند، از نظر سیاسی ناسازگار هستند یک امر ذاتی غیرممکن است. محصول وحدت فرقه‌ها، تا زمانی که شرایط برای یک جنبش سوسیالیستی واقعی به دست نیاید، چیزی جز یک فرقه کمی بزرگ‌تر نیست. ایده یک فرقه «همه‌جانبه» یک سراب است.

برنامه‌های سیاسی ناسازگار می‌توانند برای یک دوره تاریخی، حداقل در چارچوب یک حزب/جنبش کنار هم بمانند؛ زیرا چسبی که چنین شکلی را کنار هم نگه می‌دارد نقش آن در خود مبارزه طبقاتی است، یعنی این که این جنبش همان طبقه در حرکت است؛ آنچه تمایلات سیاسی متضاد را در جای خود نگه می‌دارد، فشار دشمنان طبقاتی در بیرون است. تا زمانی که این وضعیت واقعی جنبش نباشد، هیچ چیز دیگری نمی‌تواند جای آن را بگیرد، از جمله نصیحت علیه «فرقه‌گرایی».

پیشنهاد دوم امری است که به همان نتیجه از طریق یک مسیر متفاوت دست می‌یابد: یعنی راه‌اندازی یک فرقه که نکته برنامه‌ای متمایزکننده آن این است که داوطلبانه از نکات برنامه‌ای متمایزکننده خودداری کند. این باید از طریق محدود کردن برنامه به یک پایه حداقل سوسیالیستی (یا رادیکال) که همه می‌توانند با آن موافق باشند، یعنی بیان سوسیالیسم انتزاعی، به دست آید. اگر یک جناح چپ بخواهد گروه را به یک موقعیت انقلابی، مانند «هیچ حمایتی از دموکرات‌ها»، سوق دهد، این [برنامه] حداقل منفرج می‌شود؛ بنابراین در عمل، برنامه باید اصلاح‌طلب باشد. حزب سوسیالیست از زمانی که دیگر یک جنبش توده‌ای نبود بیشتر اوقات خواسته تا این نوع فرقه باشد؛ و به‌تازگی جنبش نوین آمریکایی تلاش کرده تا این هدف را به شکلی هنوز نامشخص، محقق کند.

گاهی این هدف از خاطر یک دوره تاریخی متفاوت (پیش از ۱۹۱۷) سرچشمه می‌گیرد، زمانی که حزب سوسیالیست ترکیبی از دیدگاه‌های سیاسی متفاوت بود که هنوز به‌طور آگاهانه درک نشده بود که آن‌ها اساساً متضاد هستند و پیامدهای آن هنوز اجرا نشده بود. اما نمی‌توانیم با یک قطعنامه به دوران دبز بازگردیم.

تا زمانی که زندگی سازمان (چه برچسب «حزب» داشته باشد یا نه) در واقع بر اساس ایده‌های سیاسی متمایز خود و نه بر اساس مبارزات اجتماعی واقعی که در آن درگیر است، پایه‌گذاری شود، نمی‌توان برخورد برنامه‌هایی که نیاز به اقدامات مختلف در حمایت از نیروهای مختلف دارند، را سرکوب کرد. سؤال کلیدی دستیابی به یک پایه توده‌ای است، که فقط یک مسئله عددی نیست بلکه مسئله نمایندگی طبقاتی است. با داشتن یک پایه توده‌ای در مبارزه اجتماعی، حزب لزوماً نیازی به سرکوب بازی داخلی

اختلافات سیاسی ندارد، زیرا نیروی گریز از مرکز اختلافات سیاسی توسط فشار مرکزگرای مبارزه طبقاتی متوازن می‌شود. بدون یک پایه توده‌ای، یک فرقه که خود را حزب می‌نامد نمی‌تواند اثر تفرقه‌انگیز اختلافات اساسی را (برای مثال) در حمایت یا مخالفت با احزاب سرمایه‌داری در داخل کشور به شکل دموکرات‌های لیبرال و امثال آن، یا حمایت یا مخالفت با مانورهای دنیای «کمونیستی» سرکوب کند.

## ۶ - پس چه؟

اگر راه فرقه یک بن‌بست است، پس چه؟  
راه فرقه همیشه یک بن‌بست بوده است؛ با این حال جنبش‌های سوسیالیستی به وجود آمده‌اند.

هیچ موردی وجود ندارد که فرقه‌ای توسعه یابد یا به وجود یک جنبش واقعی سوسیالیستی کمک کند - با فرآیندی که تنها فرقه‌ها می‌دانند، یعنی فرآیند انباشت. ذهنیت فرقه‌ای معمولاً راه پیش رو را به‌عنوان مسیری می‌بیند که در آن فرقه (فرقه خودشان) رشد می‌کند و رشد می‌کند، زیرا برنامه سیاسی درست را دارد، تا زمانی که به یک فرقه بزرگ، سپس یک فرقه هنوز بزرگ‌تر، و در نهایت یک حزب کوچک توده‌ای تبدیل شود، و سپس بزرگ‌تر و غیره، تا زمانی که به اندازه کافی بزرگ و توده‌ای شود که خود را به‌عنوان حزب طبقه کارگر به‌طور واقعی تحمیل کند. اما در دویست سال تاریخ سوسیالیسم، با وجود تلاش‌های بی‌شمار این امر هرگز واقعاً اتفاق نیفتاده است.

این که در آینده غیرقابل پیش‌بینی هرگز اتفاق نخواهد افتاد قابل اثبات نیست. اما اثبات این است که باید راه دیگری برای تشکیل یک جنبش واقعی سوسیالیستی وجود داشته باشد که راه فرقه‌ای نیست.

این راه در جریان «فرقه‌ای شدن» عمومی محافل سوسیالیستی در دوره ما تقریباً به‌کلی فراموش شده است. اندک آشنایی با دیدگاه مارکس در مورد آنچه باید برای ساختن یک جنبش سوسیالیستی انجام شود، کافی است تا یادآوری شود که مارکس به‌شدت و بی‌قید و شرط با هر چیزی که به فرقه شباهت داشت، مخالف بود. نه تنها هرگز سعی نکرد که یک فرقه

مارکسیستی تشکیل دهد، بلکه به‌طور مثبت از کسانی که این کار را کردند، بیزار بود.

درک این نکته نیز دشوارتر است که لنین هرگز نخواست یک فرقه تشکیل دهد و هرگز چنین کاری نکرد، و این‌که حزب بلشویک نتیجه تشکیل یک فرقه‌ای که از طریق انباشت رشد کرده باشد، نبود. زمانی که لنین در سال ۱۹۰۰ از تبعید خارج شد و به خارج رفت تا مبارزه برای نفوذ به محافل سوسیالیستی موجود با ایده‌های مارکسیسم انقلابی را آغاز کند، هرگز به فکر تشکیل یک گروه ایدئولوژیک برای خود، یک فرقه، نبود، حتی با این‌که سوسیالیست‌های روسی در تبعید قبلاً به فرقه‌ها تقسیم شده بودند (که از قبل در حال انشعاب بودند و غیره).

آنچه لنین در قالب یک مرکز سیاسی مارکسیستی آغاز کرد، نه به شکل یک فرقه، بلکه به شکل یک نشریه با هیئت تحریریه‌ای به نام "ایسکرا (Iskra)" بود.

این مرکز سیاسی ترویج مارکسیسم انقلابی کامل را آموزش می‌داد. در عین حال، حزبی/جنبشی که خواستار ایجاد آن بودند، حزبی سوسیالیستی و فراگیر بود که مرکز مارکسیستی انقلابی در آن به عنوان یک گرایش عمل می‌کرد و امید داشت که در نهایت به گرایش غالب تبدیل شود. هر دو جنبه این تصویر به یکدیگر وابسته بودند: "قبل از اینکه بتوانیم متحد شویم و به منظور اینکه بتوانیم متحد شویم، ابتدا باید به وضوح و به‌طور قاطع مرزهای تمایز میان گروه‌ها [گرایش‌ها] را مشخص کنیم"، لنین این را هنگام راه‌اندازی ایسکرا نوشت. اما مرزهای تمایز نباید بر اساس خطوط فرقه‌ای و با دیوارهای سازمانی مشخص می‌شد: این راهی بود که او از آن پیروی نکرد.

ایسکرا تنها یک پروژه "ادبی" نبود: این یک سوءتفاهم است. یک کارگر در روسیه زمانی به "ایسکرا" می‌پیوست که با دیدگاه‌های سیاسی آن مرکز سیاسی موافق بود؛ و به عنوان یک "ایسکرا"یی، خود او نیز به یک مرکز سیاسی برای گسترش بیشتر این دیدگاه‌ها در حلقه‌های مردمی که در آنها کار می‌کرد، تبدیل می‌شد: در کارخانه‌اش، در روستایش، در حلقه سوسیالیستی‌اش. یکی از دیدگاه‌هایی که توسط این مرکز سیاسی ترویج می‌شد، این بود که حزب/جنبشی که باید ساخته شود، باید گسترده باشد.

لنین هرگز از این تصور خود برای ساختن یک جنبش سوسیالیستی دست نکشید. حزب لنینیستی نیز بر اساس همین تصور تکامل یافت.

ما پیشنهاد نمی‌دهیم که جنبش روسیه یا مسیر لنین به عنوان الگوی آمریکا در دهه ۱۹۷۰ باشد. اهمیت این موضوع متفاوت است. از سوی دیگر، بسیاری از فرقه‌ها معتقدند که آنها در مسیر لنین قدم می‌زنند و در حال ساختن یک فرقه سختگیر بر اساس یک برنامه مشخص هستند. آنها اشتباه می‌کنند زیرا در این باور، فقط چیزی را درونی کرده‌اند که به آنها درباره ماهیت "لنینیسم" توسط صنعت ضد بلشویکی آمریکا گفته شده است. از سوی دیگر، مسیر لنین به سمت یک حزب انقلابی مهم است زیرا او آن را به صورت منحصر به فردی به کار برد. مسیر منحصر به فرد او این بود که جدی و بدون سازش در حفظ یک مرکز سیاسی مارکسیستی انقلابی به عنوان ابزاری برای نفوذ به تمام جنبش با ایده‌هایش عمل کند و بر این اصرار کند که اکثریت‌هایی که به این شکل به دست می‌آیند، توسط تمام جنبش به رسمیت شناخته شوند. این جناح راست بود که از آن جدا شد.

ما معتقدیم که جایگزین راه فرقه‌ای که از موفقیت‌ها و شکست‌های تاریخ سوسیالیستی پیشنهاد می‌شود، همچنین از تعمیم مدل ایسکرای لنین و همچنین ده‌ها نمونه دیگر از ساختن جنبش‌های واقعی سوسیالیستی در زمینه‌ها و شرایط مختلف پیشنهاد می‌شود.

## ۷ - مرکز سیاسی

چه اقداماتی باید انجام شود تا زمینه برای تشکیل نهایی یک جنبش/حزب سوسیالیستی در آمریکا آماده شود؛ یعنی یک تشکل سوسیالیستی مبتنی بر توده‌ها که بیانگر سیاسی طبقه کارگر است که به سمت برخورد با قدرت‌های مستقر در جامعه سرمایه‌داری حرکت می‌کند؟ ما ابتدا به فرد سوسیالیستی که در تعجب است که باید چه کار کند و به جز پیوستن به فرقه‌ای که انتخاب کرده و تلف کردن انرژی‌هایش در نوسانات زندگی فرقه‌ای چه کاری می‌تواند انجام دهد، توجه می‌کنیم:

شما این فرصت را دارید که یک کار دوجبهی سوسیالیستی را که به شرایط خودتان مرتبط است انجام دهید. ما پیشنهاد می‌کنیم که این ارتباط

دوگانه را دنبال کنید، چرا که هر دو طرف آن برای معنابخشیدن به کل مسئله ضروری است.

(۱) کمک اصلی شما به تشکیل نهایی یک جنبش سوسیالیستی، چیزی است که برای توسعه یک حلقه سوسیالیستی در اطراف خود در جایی که اکنون هستید انجام می‌دهید. ما ابتدا به نقش شما در محل کار (کارخانه، دفتر، مدرسه یا هر جای دیگری) فکر می‌کنیم.

نخستین نکته: چیزی که جنبش کارگری آمریکا بیش از هر چیز نیاز دارد، تبلور یک اپوزیسیون سازمان‌یافته و مبارز در اتحادیه‌های کارگری است، زیرا این تنها جنبش طبقاتی کارگران است و تنها جنبشی که وجود دارد.

این یک اشتباه فرقه‌ای تاسف‌بار خواهد بود که این اپوزیسیون را به عنوان یک اپوزیسیون "رادیکال" یا سوسیالیستی تصور کنیم، حتی اگر به ناچار بیشتر توسط رادیکال‌ها و انواع مختلف سوسیالیست‌ها هدایت شود و همچنین به طور ناگزیر باعث شود که فعالان آن به طرز فکری رادیکال و سوسیالیستی برسند. آنچه مورد نیاز است، یک جناح پیشرو گسترده در جنبش کارگری است. در اصطلاحات مارکسیستی، این به طور مناسبی به عنوان جناحی تعریف می‌شود که اتحادیه‌گرایی مبارزه طبقاتی را در مقابل اتحادیه‌گرایی کسب‌وکارمحور حمایت می‌کند، حتی اگر خود را با زبان "مبارزه طبقاتی" تعریف نکند. از دیدگاه کارگر، یک نیاز محسوس وجود دارد که مبارزه اتحادیه‌ای مبارزی را ادامه دهد بدون اینکه با سوسیالیسم و کمونیست‌ها "آمیخته" شود. از دیدگاه سوسیالیست، سازمان‌دهی یک اپوزیسیون مبارز در برابر تشکیلات اتحادیه‌ای، یک مدرسه ابتدایی از سوسیالیسم مبارزه طبقاتی ایجاد می‌کند. یکی از نتایج آن، به عنوان مثال، قطعاً سیاسی شدن جنبش اتحادیه‌های کارگری است: ورود آن‌ها به اقدام سیاسی مستقل که به نوبه خود به جدایی از سیاست‌های حزب دموکرات وابسته است.

این جنبش اپوزیسیون باید یک اپوزیسیون وفادار باشد. به این معنی که: به همان اندازه که با کارفرما و بوروکراتی که قدرت آن‌ها به نفع اتحادیه‌گرایی نیست مبارزه می‌کند، به منافع اتحادیه‌گرایی وفادار باشد. لازم است که امروز این موضوع را اعلام کنیم - به اصطلاح، آن را روی بنر

بنویسیم - زیرا رادیکال‌های فرقه‌ای تا حد زیادی موفق شده‌اند که خود را در مقابل اتحادیه‌گرایان باوجدان بدنام کنند و "اتحادیه‌گرایی رادیکال" را با یورش‌های کم‌اندویدی یک فرقه برای بهره‌برداری از یک موقعیت کارخانه‌ای با نمایش "مبارزه‌طلبی"، حتی اگر منافع کارگران آسیب ببیند یا کار اتحادیه تخریب شود، اشتباه بگیرند، به شرطی که چند عضو به فرقه جذب شوند. فرقه‌گرایی که در اتحادیه‌ها و کارخانه‌ها عمل می‌کنند تا منافع کارگران را به ماجراجویی‌ها و یورش‌های تبلیغاتی فرقه خود تحت‌الشعاع قرار دهند، دشمنان طبقه کارگر و سوسیالیسم هستند، نه صرفاً "رادیکال‌های گمراهی" که باید در سرمقاله‌های مارکسیستی مورد نکوهش قرار گیرند. آن‌ها "متحدها ماجراجو" در اردوگاه ما در مبارزه طبقاتی نیستند؛ آن‌ها ویرانگرانی هستند که همیشه نمی‌توان آن‌ها را از تحریک‌کنندگان پلیس تشخیص داد. هر جنبش اپوزیسیون مبارزی در اتحادیه‌های کارگری که با چنین عناصری ائتلاف کند، شایسته سرنوشت خود خواهد بود.

اگر شما در محل کار یا هر وضعیت "جمعی" دیگری به طور منظم با افرادی در تماس هستید که سعی در تأثیرگذاری بر آن‌ها در جهت سوسیالیستی دارید، در این صورت شما کاری را انجام می‌دهید. چیزی که جنبش سوسیالیستی آینده نیاز دارد، یک شبکه از محافل سوسیالیستی غیررسمی - یا رسمی اگر مایل باشید - است که رابطه‌ای اساسی با مبارزات واقعی مردم داشته باشند [۴].

این موضوع در مورد جنبش سیاه‌پوستان، جنبش زنان کارگر، جنبش دانشجویی و غیره نیز صدق می‌کند.

شاید به این باور عادت کرده باشید که تنها اعضای یک فرقه به چنین کارهایی علاقه‌مند هستند. اما اینطور نیست. موارد بی‌شماری وجود دارد که در آن چنین هسته‌های مبارزاتی در محل کار، دفتر یا مدرسه در اطراف افرادی شکل گرفته‌اند که حتی سوسیالیست نیستند یا نمی‌دانند که هستند.

واقعیت این است که عضویت در یک فرقه اغلب انگیزه‌ای برای بر عهده گرفتن این نقش بوده است، از طریق فشار گروهی و راهنمایی، و اینکه فرقه خدماتی مانند ارائه مطالب خواندنی و آموزشی برای فعالیت‌های حلقه‌ای انجام می‌دهد. این نشان‌دهنده جنبه مثبت کار فرقه‌ای است که نمی‌توان آن را انکار کرد. این به این معناست که تلاش‌های سوسیالیستی



در این راستا نیاز به کمک یک مرکز سیاسی از نوعی دارند که بتوان به آن به عنوان منبعی برای ادبیات، مشاوره و کمک نگاه کرد. علاوه بر این، به زودی نیاز به پیوند دادن تلاش‌های فردی و حلقه‌های مختلف احساس می‌شود.

(۲) اما نقش یک مرکز سیاسی لزوماً نباید توسط یک فرقه انجام شود. از نظر تاریخی، این وظیفه بیشتر و به طور موفقیت‌آمیز توسط یک نشریه یا دیگر انتشارات یک مرکز سیاسی سوسیالیستی که به سادگی به عنوان یک هیئت تحریریه یا دیگر تشکیلات تحریریه سازمان‌دهی شده است، انجام شده است. (نشریه *ایسکرا* تنها یکی از ده‌ها مثال از چگونگی انجام این کار است، زیرا جنبش‌های سوسیالیستی در سراسر جهان به وجود آمدند.) از نظر تاریخی نیز، مراکز سیاسی از این نوع اغلب به محض گسترش تأثیر خود، وظایف سازمان‌دهی را به عهده گرفته‌اند و سازمان‌دهی حاصل یا محصول جانبی کار نمایندگان و عوامل آن‌ها بوده است. (نمایندگان *ایسکرا* بازوهای سازمان‌دهی اولین مرکز لنینیستی بودند.) نکته اصلی این است که این نوع فعالیت‌ها صرفاً به عنوان فعالیت‌های ادبی در معنای معمول بورژوازی در نظر گرفته نشوند. یک خط پیوسته وجود دارد که چنین مراکز سیاسی را از نقش آن‌ها به عنوان تولیدکنندگان "ادبیات" به نقش آن‌ها به عنوان مراکزی برای تحریک سازمان‌دهی در یکی از اشکال مختلف منتقل کرده است.

چنین مراکز سیاسی امروز در این کشور و اغلب به طور مؤثری در کنار فرقه‌های در حال تکثیر فعالیت می‌کنند. طبیعتاً این مراکز سیاسی دارای گرایش‌های سیاسی بسیار متفاوتی هستند، که اکثر آن‌ها از دیدگاه ما و از دیدگاه یکدیگر ناخوشایند هستند. ما آن‌ها را ذکر می‌کنیم نه به منظور تحسین کارشان، بلکه به منظور نشان دادن جایگزین‌هایی برای مسیر فرقه‌ای.

نشریه *گاردین* و *ماهنامه بررسی سویزی* تا حدودی به عنوان مراکز سیاسی از یک گرایش نئو-استالینیستی از یک نوع یا نوعی دیگر عمل کرده‌اند. (در واقع، *گاردین* اکنون با گروهی از فرقه‌های نئو-استالینیستی درگیر بحث برای تشکیل یک "حزب" مانویستی از طریق وحدت آن‌ها است.) در جناح راست سوسیال-دموکرات، گروهی از ادیبان پیرامون نشریه

دینست به عنوان تنها مرکز سیاسی برای آن گرایش که خارج از دفاتر جورج مینی وجود دارد، عمل می‌کند.

این مثال‌ها در میزان توجهی که به عملکرد ارتباط با خوانندگان خود (پیروان) در میدان می‌دهند یا در زمان‌های دیگر داده‌اند، متفاوت هستند. برای اهداف فعلی ما، فقط می‌خواهیم تأکید کنیم که یک مرکز سیاسی لازم نیست یک فرقه باشد. بیشتر: یک مرکز سیاسی می‌تواند با پیروان خود رابطه‌ای برقرار کند که از الزامات سختگیرانه زندگی سازمانی، رأی‌گیری‌های مرگ و زندگی، مبارزات جناحی، انشعابات، اختلافات داخلی، و آیین‌های درونی تقلید از یک "حزب توده‌ای" کوچک یا خرد، مصون بماند.

از دیدگاه یک سوسیالیست فردی که می‌خواهد "کاری انجام دهد"، پیشنهادات ما به صورت زیر خلاصه می‌شود:

(۱) یک حلقه از همفکران را در هر جایی که هستید، در جریان فعالیت خود در عرصه مبارزه اجتماعی که با وضعیت شما همراه است، تشکیل دهید. شما کوچک‌ترین واحد مرکز سیاسی موجود هستید.

(۲) با یک مرکز سیاسی که از دیدگاه شما منطقی به نظر می‌رسد تماس بگیرید و برای کمک در زمینه ادبیات، مشاوره و پیوندهای بیرونی، تا هر جا که مفید باشد با آن همکاری کنید. اما هیچ دلیلی وجود ندارد که اگر آن‌ها با دیدگاه‌های سیاسی شما سازگار باشند این رابطه را با بیش از یک مرکز سیاسی برقرار نکنید. چنین مرکزی حتی ممکن است یک فرقه باشد؛ اما اگر به آن نپیوندید، آن فقط به عنوان یک مرکز سیاسی در میان دیگر مراکز به شما مرتبط می‌شود. این رابطه‌ای است که به صورت آزاد برقرار می‌شود: اگر شما در تصمیم‌گیری‌های آن حق رأی ندارید، به همین ترتیب نمی‌تواند با اعمال "انضباط" فرقه‌ای بر قضاوت شما، به شما بگوید چه باید بکنید. شما مانعی سازمانی بین خودتان به عنوان هوادار یک فرقه و شخص دیگری که به فرقه‌ای دیگر یا هیچ فرقه‌ای وابسته است، نمی‌سازید. در کار خود، صرف نظر از منبع آن از هر ادبیاتی که بخواهید استفاده خواهید کرد، پول خود را نه برای جمع‌آوری سرمایه فرقه، بلکه برای تأمین مالی کار خودتان استفاده خواهید کرد. اگر افراد کافی این مسیر

را دنبال کنند تا سیستم فرقه‌ای را از بین ببرند، این به نفع پتانسیل‌های آینده یک جنبش سوسیالیستی در آمریکا خواهد بود.

احتمال بیشتری وجود دارد که یک جنبش سوسیالیستی واقعی از چنین شبکه‌ای از روابط آزاد شکل بگیرد تا از دنیای فسیلی فرقه‌ها. ما تصور نمی‌کنیم که تعداد زیادی از افراد فردا شروع به دنبال کردن مسیری که در بالا توصیف کرده‌ایم بکنند. تا کنون فقط به دنبال نشان دادن راهی بودیم که جنبش‌های سوسیالیستی در جای دیگر به وجود آمده‌اند - تنها راه در کلی‌ترین خطوط. ما نوع توسعه‌ای را ترسیم کرده‌ایم که جایگزینی برای حالت سازمان‌دهی فرقه‌ای ارائه می‌دهد که در حال از بین بردن سوسیالیسم آمریکایی است.

احتمالاً، هر اتفاقی که در این کشور رخ دهد، کمی متفاوت خواهد بود - مثل همیشه. اگر شکل‌گیری حلقه‌های سوسیالیستی در مقیاس وسیع رخ ندهد، همچنین درست است که هیچ جهت دیگری در حال حاضر دیده نمی‌شود که ظهور یک جنبش سوسیالیستی توده‌ای در گوشه و کنار باشد. تنها کاری که می‌توان انجام داد این است که در جهتی حرکت کنیم که تلاش‌های ما به هدر نرود، مهم نیست که نتیجه چه خواهد بود. تنها چیزی که مطمئن هستیم این است که مسیر فرقه‌ای یک بن‌بست است.

### کمیته سوسیالیست مستقل (Independent Socialist

Committee) خود یک تلاشی برای تأسیس یک مرکز سیاسی برای جریان ما از مارکسیسم انقلابی است: دیدگاهی که کارگران همه کشورها را به عنوان پایه طبقاتی یک اردوگاه سوم (Third Camp) می‌داند که باید هم سیستم سرمایه‌داری و هم کلکتیویسم بوروکراتیک "کمونیستی" را نابود کند تا دموکراسی انقلابی یک جهان سوسیالیستی برقرار شود. این کمیته به عنوان یک هیئت تحریریه برای تولید کتاب‌ها و جزوه‌هایی (که هنوز به یک نشریه دوره‌ای تبدیل نشده) شروع به کار می‌کند که دیدگاه جهانی ما را بازتاب می‌دهد. به این ترتیب، ما خودمان در حال نمایش دادن توصیه خودمان هستیم.

اکتبر ۱۹۷۳

پانویس‌ها:



[Hal Draper: Anatomy of the Micro-Sect \(۱۹۷۳\)](#)  
[\(marxists.org\)](#)